

بررسی تطبیقی محورهای تمایز نظام آموزشی شیعیان امامیه با عامه در عصر حضور اهل بیت علیهم السلام

محمدجواد یآوری سرتختی*

چکیده

به دلیل تعامل علمی شیعه و عامه از یکدیگر یا داشتن مساجد مشترک برای تدریس، ممکن است تصور گردد که بین این دو مذهب هیچ‌گونه تفکیکی در فرآیند تعلیم و تربیت یا ساحت مبانی، محتوا (آموزه‌ها)، منابع تولید علم و روش‌های آموزشی وجود ندارد و اسم آن را باید نظام آموزشی اسلام یا مسلمانان بدانیم. بر پایه اهمیت مسئله و سیر تاریخی تحولات هر کدام از حوزه‌های علمی آنان، در بررسی تاریخی نظام آموزشی و فرایند آن، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا این دو مذهب و مکتب دارای نظام مستقلی هستند؟ در فرض جدایی، محورهای تشخیص تمایز آن دو کدامند؟ در بررسی تاریخی به صورت تطبیقی فرایند فعالیت‌های علمی و آموزشی دو مذهب امامیه و اهل تسنن این نتیجه حاصل گردید که این دو دارای نظام مستقلی بوده و مهم‌ترین مؤلفه‌های تمایز این دو نظام در مبانی، منابع تولید علم و محتوای آموزشی، آموزه‌ها و روش‌های آموزشی است. روش پژوهش مبتنی بر تطبیق مؤلفه‌های نظام آموزشی فریقین بود و نتیجه بررسی تطبیقی دو دیدگاه آن گردید که امور ذکر شده به‌عنوان مؤلفه‌ها یا نشانگرهای اصلی تشخیص تمایز نظام‌ها از همدیگر است.

واژگان کلیدی

تمایزات نظام آموزشی امامیه، نظام آموزشی اهل تسنن، عصر حضور امامان، منابع تولید علم، روش‌های آموزشی.

طرح مسئله

یکی از بحث‌های جدی در نظام آموزشی تمایز نظام‌ها با همدیگر است. شناخت این تمایز و محورهای آن ما را در معرفی و شناخت بیشتر یک نظام کمک می‌کند. اگرچه می‌توان از طریق محتوای آموزشی یا اشتراک در استفاده از مکان‌های آموزشی مانند مسجد مشترک، بخش کم و کوچکی از تمایز نظام‌های آموزشی را نشان داد، اما آیا می‌توان بر اساس این محور، تمامی‌های ملاک‌های تمایز را بیان کرد و بین دو مکتب تمایزی قائل شد؟ آیا اساساً نظام آموزشی امامیه و اهل‌تسنن متمایز از همدیگر هستند؟ وجوه تمایز آن چیست؟ این تمایز چه اثری در فرآیند تعلیم دارد؟ آیا در مؤلفه‌های نظام آموزشی فریقین مانند مبانی، منابع، اهداف و مواد یا محتوای آموزش امامیه با اهل‌تسنن و دیگر فرقه‌ها و مکاتب کلامی تفاوتی دارد؟ پاسخ به این سؤال‌ها کمک‌شایانی به تبیین بحث و اثبات استقلال نظام آموزشی امامیه خواهد کرد؛ زیرا در صورت وجود تفاوت، می‌توان گفت، امامیه از نظام آموزشی مستقل برخوردار است و در غیر این صورت باید به اشتراک نظام آموزشی امامیه با اهل‌تسنن قائل شد.

گرچه براساس ساختار نظام آموزشی، ممکن است شباهت‌ها و مشترکاتی بین تمامی فرق اسلامی در فعالیت‌های آموزشی وجود داشته باشد. برخورداری از مکان‌های علمی، ابزارهای آموزشی و داشتن متون مشترک در حوزه ادبیات عرب، تاریخ و دیگر موضوعات علمی، بخشی از این اشتراکات است؛ اما تفاوت بنیادینی نیز بین آنان وجود دارد. مبانی، منابع تولید علم، محتوای آموزه‌ها و روش‌های استنباطی هر دو مذهب متمایز بوده و به همین دلیل می‌توان از نظام مستقلی برای هر کدام سخن گفت.

تاکنون فعالیتی پژوهشی با انسجام و مسئله‌محور به تمایز نظام آموزشی امامیه با اهل‌تسنن نپرداخته و اگر هم مطالبی مختصر در کتاب‌ها یا مقالات مربوط به نظام آموزشی مسلمانان بیان می‌گردد، به‌صورت مختصر و صرفاً از جهت مبانی یا استقلال آنان در مدیریت است. در این پژوهش سعی بر آن است تا بر پایه مؤلفه‌های یک نظام آموزشی که بیان‌گر تمایز می‌توانند باشند، به بررسی موضوع پرداخته شود. برای دستیابی به نتیجه مطلوب، روش پژوهش مبتنی بر مراجعه به منابع حدیثی و تاریخی با رویکردی توصیفی و در نهایت تحلیلی بوده و ضمن بررسی تطبیقی دو دیدگاه در محورهای مؤلفه‌های نظام آموزشی، دنبال کشف نظریه استقلال نظام آموزشی امامیه از دیگران است. مؤلفه‌های نظام آموزشی ناظر به مبانی، منابع تولید علم، آموزه‌ها و روش‌های پژوهش و آموزش بوده و این پژوهش براساس این ساختار به تطبیق دو نظام آموزشی می‌پردازد. در خصوص این مباحث تا کنون پژوهشی مستقل صورت نگرفته است.

تمایز در مبانی

یکی از راه‌های تشخیص تمایز هویت دینی بین ادیان و مذاهب، مبانی آنها است؛ زیرا هر گروهی برای

ماندگاری، نیازمند به مبانی محکم و معقول است. بنابراین، مبانی دینی، زیرساخت اعتقادی دین و نوع شناخت هر مکتبی از مبدأ هستی، جهان، انسان، هدایت و رهبری است و اهداف و خط مشی‌ها، باید براساس آن مبانی بنیان نهاده شود.^۱

۱. توحید و هستی‌شناسی

از منظر امامیه، خداوند یکتا دارای توحید در ذات، صفات، خالقیت، ربوبیت، مالکیت و الوهیت و منزله از هرگونه تشبیه و تجسیم است. این نظام فکری همواره مورد توجه ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان بوده و موجب تمییز هویت اعتقادی آنان از گروه‌های دیگر است؛^۲ زیرا تصور غلط درباره توحید موجب تغییر نگرش انسان به هستی و در نهایت محدود کردن خدا و نقص در ذات و نفی کمال مطلق خدا است.

در مقابل امامیه، غالیان، زنادقه و برخی از فرقه‌های اهل تسنن در مباحث صفات، افعال و کلام خداوند، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. در توحید افعالی، معتزله قائل به تفویض افعال به انسان بوده و اشاعره قائلند که فاعل فعل انسان، خداوند است و انسان کاره‌ای نیست.^۳ نتیجه این نوع توحید آن است که معتزله قائل به نوعی شرک خفی بوده و اشاعره نیز قائل به جبر هستند.

در بحث توحید صفاتی نیز اگرچه گروهی از معتزله در تنزیه خداوند از تجسیم و تشبیه (توحید صفاتی)، متأثر و موافق با امامیه هستند؛^۴ اما گروهی از عامه تشبیهی یا تجسیمی هستند. همچنین گروهی از معتزله و اشاعره اگرچه به نفی و نقد تجسیم و تشبیه می‌پردازند، اما در صفات خبریه، مانند اهل تشبیه سخن گفته و برای فرار از تشبیه، معتقدند اینها صفات بدون کیف هستند. حال آنکه چنین نظری بیانگر مرکب بودن باری تعالی، قولی مشتمل بر تناقض و جمع بین نفی و اثبات است.^۵ همچنین اشاعره، متأزیدیه و برخی از معتزله معتقدند که صفات الهی خارج از ذات است.^۶ کرامیه،^۷ حشویه،^۸ برخی از اشاعره^۹ یا اهل حدیث^{۱۰} از

۱. اعرافی، *فقه تربیتی*، ج ۱، ص ۳۲؛ رهبر، *اخلاق و تربیت اسلامی*، ص ۴.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک: کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۷۲، ح ۱.

۳. جرجانی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۱۵۵؛ مانکدیم، *شرح الأصول الخمسة*، ص ۲۳۱.

۴. سید مرتضی، *الامالی*، ج ۱، ص ۱۴۸؛ شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۴۹.

۵. قاری، *شرح الفقه الاکبر*، ص ۳۲۴، ۶۶ - ۶۵؛ تفتازانی، *شرح العقائد النسفیة*، ص ۵۱.

۶. همان، ص ۳۶؛ حسن‌زاده آملی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۲۹۶. «در این دیدگاه، صفات دلالت بر معنایی زائد بر مفهوم واجب الوجود می‌کنند و مترادف با آن نیستند».

۷. جرجانی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۲۵.

۸. درباره روایات رؤیت جسم خدا با چشم، ر.ک: شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۰۵.

۹. اشعری، *الابانة عن اصول الدیانة*، ص ۱۸؛ ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۲۳۱.

۱۰. شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۹۳.

معتقدان تمسک به ظواهر در برداشت از قرآن و روایات،^۱ به روایات اسرائیلیات درباره جسمانیت خداوند استناد می‌کنند. آنان خدا را با مخلوقات مقایسه کرده و معتقدند خرد تا آنجا که به معرفت غیر حق می‌پردازد، از استغراق در معرفت حق محروم می‌ماند. بنابراین، نتیجه تشبیه آن است که خداوند مانند اجسام برای انسان قابل رؤیت است.^۲ آنجا که امثال مالک بن انس، استوای خدا بر عرش را قبول دارند؛ اما معتقد بودند که کیفیت آن معلوم نیست. یاران محمد بن نعمان نیز بر تشبیه بدون تجسیم تأکید داشتند و خدا را شبیه انسانی الهی (ربانی) می‌دانستند.^۳ همچنین بنا بر گفته قاضی عبدالجبار (م. ۴۱۵ ق)، مجتبه یا اشاعره هر فعل قبیحی را به خدا نسبت می‌دهند.^۴

اندیشه تجسیم و تشبیه متأثر از روایات رؤیت پروردگار است. روایاتی که گاهی توسط خلفا ترویج می‌گردید.^۵ باقلانی از بزرگان اشاعره قائل به رؤیت خدا بود.^۶ همچنین حنبله تا مدت‌ها بر این عقیده بوده و تمایل به تجسیم داشتند.^۷ به گفته یاقوت حموی (م. ۶۲۶ ق)، زمانی محمد بن جریر طبری به بغداد آمد و طلاب حنبلی مذهب عقائد احمد بن حنبل نسبت به جلوس خداوند بر عرش را از وی پرسیدند. طبری در پاسخ گفت: «اشتباهات احمد زیاد است. حدیث جلوس بر عرش محال است». حنبله نیز با شنیدن این دیدگاه به طبری هجوم برده و وی نیز جلسه را ترک کرد.^۸ بنا بر گزارش ابن بطوطه (م. ۷۷۹ ق)، ابن تیمیه در مسجد جامع روایات تجسیم و تشبیه را برای حنبله قرائت می‌کرد. یکی از مالکیان به وی اعتراض کرد؛ اما حنبله مرد مالکی را کتک زدند.^۹

سخنان این گروه‌ها و فرقه‌ها، شبیه مبانی پوزیتیویسم است که تجربه را ملاک و منبع معرفت می‌دانند. یکی از آثار مخرب این تفکر آن است که بخش عظیمی از آموزه‌های دینی تحت تأثیر این تفکر تبیین و تفسیر می‌گردد و ممکن است سعادت و قرب حقیقی انسان حاصل نگردد، بلکه به شرک و دوگانه‌پرستی نیز منجر گردد. چنان‌که فخر رازی (م. ۳۳۴ ق) در نقد اندیشه ابن‌خزیمه (م. ۳۱۱ ق) در تشبیه و تجسیم

۱. فخرالدین رازی، *المطالب العالیة من العلم الإلهی*، ج ۲، ص ۲۶.

۲. ابن حنبل، *المسند*، ج ۲، ص ۳۱۵؛ بخاری، *الجامع الصحیح*، ج ۴، ص ۱۰۲، ج ۵، ص ۱۷۹؛ نووی، *صحیح مسلم بشرح النووي*، ج ۳، ص ۱۶.

۳. شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۸۷، ۱۰۵، ۹۳.

۴. مانکدیم، *شرح الأصول الخمسة*، ص ۲۰۳.

۵. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، ص ۳۲۲، ۲۹۴.

۶. ابن مزروق، *التوسل بالنبی ﷺ و جهلة الوهابیین*، ص ۲۳۱.

۷. فخرالدین رازی، *المطالب العالیة من العلم الإلهی*، ج ۲، ص ۲۶.

۸. یاقوت حموی، *معجم الادباء*، ج ۱۸، ص ۵۸.

۹. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۹۰.

می‌نویسد: «کتاب توحید محمد بن اسحاق بن خزیمه در حقیقت، کتاب شرک است، چرا که گفتار وی مضطرب است».^۱ همچنین ابن خلدون (م. ۸۰۸ ق)، ضمن نقد اندیشه تشبیه و تجسیم، دیدگاه قائلان آن را سخیف و موجب تناقض می‌داند.^۲ امامیه نیز در نقد دیدگاه قائلین به رؤیت معتقدند، اگر مرئی (خداوند) کل باشد، وجود خدا متناهی و محدود بوده و انسان بر آن احاطه پیدا می‌کند و در اگر مرئی جزء است، خداوند دارای اجزاء و در نتیجه مرکب بوده و ترکیب مستلزم نیازمندی است. و هر دو لازم درباره خداوند محال است.^۳ در تحلیل زمینه‌ها و عوامل گسترش تشبیه و تجسیم در نزد اهل تسنن، می‌توان گفت؛ انس و گرایش به محسوسات،^۴ محرومیت امت اسلامی از هدایت امامان معصوم علیهم السلام، عقل‌ستیزی اهل حدیث و تأثیر الهیات حس‌گرای یهود و مسیحیت، بیشترین سهم را در تبیین مبانی هستی‌شناختی آنان داشته است. در صورت ناصواب بودن بینش توحیدی، زمینه‌ساز ظهور فرقه‌های کلامی بوده و حل مسائل، نیازهای معنوی و علمی جامعه به خطر می‌افتد. چنان‌که مالک بن انس قادر نبود به سؤالات مردم پاسخ دهد، خطاب به پرسش‌گر می‌گفت: «سؤال شما بدعت است و تو که چنین پرسش‌هایی درباره توحید می‌پرسی، می‌ترسم گمراه باشی».^۵

با به خطر افتادن امر توحید، اهل بیت علیهم السلام و شیعیان احساس خطر کرده و به مبارزه با تفکر تشبیه و تجسیم در قالب ردیه‌نگاری، مناظره و کرسی درس پرداختند. امام کاظم علیه السلام، در برابر باورهای اهل حدیث درباره توحید و صفات خدا، شیعیان را به قرآن ارجاع می‌دادند.^۶ امام جواد علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام نیز شیعیان را به دلیل تأثیرپذیری، به ترک مرادده با آنان توصیه می‌کرد.^۷ همچنین شیعیانی مانند محمد بن خلیل سکاک شاگرد هشام بن حکم،^۸ حسین بن علی قمی، حسن بن موسی نوبختی^۹ افزون‌بر تدریس، کتاب‌هایی در رد عقیده تشبیه و تجسیم تألیف کردند.

۲. راهنماشناسی (نبوت)

در مهندسی نظام فکری اسلام، هدف از ارسال انبیا، اتمام حجت نعمت هدایت بر مردم است. در این

۱. فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲۷، ص ۵۸۲.

۲. ابن خلدون، *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر*، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳. ربانی گلپایگانی، *فرق و مذاهب کلامی*، ص ۲۳۵.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۲.

۵. ابن تیمیه، *مجموعه الرسائل و المسائل*، ج ۱، ص ۲۰۷.

۶. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شیخ صدوق، *التوحید*، ص ۷۶.

۷. همان، ص ۱۰۱؛ شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۹۵.

۸. نجاشی، *الرجال*، ص ۳۲۹.

۹. همان، ص ۶۸ و ۶۴.

نظام، اطاعت از آنان واجب و مایه سعادت دنیا و آخرت است.^۱ آنان باید در دریافت، حفظ و ابلاغ دین از هرگونه خطای عمدی، سهوی و افعالی که مربوط به تبیین شریعت است، مصون باشند.^۲ باور امامیه بر آن است که رسول خدا ﷺ دارای مقام رسالت و خلافت الهی بوده و وظیفه دارد تا به ابلاغ، تبیین، حفظ شریعت، حفظ کیان و سرپرستی جامعه اسلامی بپردازد.^۳

در منابع اهل تسنن روایاتی وجود دارد که در صورت پذیرش آنها می‌توان علم، عصمت، زعامت رسول خدا ﷺ و توانایی وی در هدایت و رهبری جامعه را زیر سؤال برد. روایاتی که حکایت از عدم علم و آگاهی رسول خدا ﷺ قبل^۴ و بعد از رسالت^۵ به تعالیم دینی دارد. همچنین طبق برخی روایات، ایشان درباره رسالت خویش تردید داشت؛^۶ در برخی مواقع آیات الهی را فراموش می‌کرد و مردم آن آیات را به وی یادآوری می‌کردند.^۷ برخی مانند غزالی (م. ۵۰۵ ق)، بر این باورند که اصولاً بر خداوند متعال بعثت رسولان واجب نیست و اگر مبعوث کند، نه قبیح و نه محال است.^۸ کمترین نتیجه پذیرش این روایات، وجود نقص در هدایت و رهبری الهی است که با حکمت الهی در هدایت مادی و معنوی جامعه، سازگاری ندارد.

به نظر می‌رسد، تحت تأثیر این روایات، مبانی کلامی و نظام آموزشی اهل تسنن شکل گرفته است. براساس گزارش ابن حزم (م. ۴۵۶ ق) و فخر رازی (م. ۶۰۶ ق)، مذاهب و فرقه‌های اسلامی گناه کبیره و صغیره عمدی را برای پیامبران جایز نمی‌دانند؛ اما سهوی را جایز دانسته^۹ و گروهی مانند: کرامیه از مرجئه و برخی از اشاعره مانند: ابوجعفر سمنانی و ابن طیب باقلانی، معتقدند که پیامبر به صورت عمدی - به استثنای دروغ در تبلیغ - در تمام گناهان کبیره و صغیره از پروردگار نافرمانی می‌کند و حتی نبی هم می‌تواند کافر گردد. برخی از کرامیه حتی کذب در تبلیغ را نیز جایز می‌دانند. همچنین ابن فورک اشعری، گناه صغیره عمدی را جایز می‌داند.^{۱۰} آزارقه وقوع گناه کبیره و برخی از معتزله و خوارج نیز وقوع صغائر در صدور فتوا از سوی نبی ﷺ را

۱. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ». نساء / ۶۴؛ شیخ مفید، *المقنعة*، ص ۳۲.

۲. بحرانی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، ص ۱۲۵.

۳. حلی، *استقصاء النظر فی القضاء و القدر*، ص ۸۸ - ۸۷؛ همو، *الألفین*، ص ۲۹۸ و ۱۳۶ و ۱۲.

۴. ابن حنبل، *المسند*، ج ۲، ص ۶۸، ۱۲۷؛ بخاری، *الجامع الصحیح*، ج ۶، ص ۲۲۵.

۵. ابن حنبل، *المسند*، ج ۱، ص ۱۸۹.

۶. همان، ج ۶، ص ۲۳۳، ج ۴، ص ۷۸؛ نیشابوری، *الصحیح*، ج ۲، ص ۱۱.

۷. بخاری، *الجامع الصحیح*، ج ۶، ص ۱۱۱ و ج ۷، ص ۱۵۳.

۸. غزالی، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۱۰۲.

۹. فخرالدین رازی، *عصمة الأنبياء*، ص ۲۸؛ ابن حزم، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۰. همان، ص ۲۸۴ و ۲۸۰.

جایز می‌دانند.^۱ به اعتقاد غزالی (م. ۵۰۵ ق)، خداوند می‌تواند کافر را نیز به مقام رسالت مبعوث کند.^۲ به عقیده اکثریت عامه اگرچه صدور کبائر عمدی پس از بعثت ممتنع است، اما دلیلی بر ارتکاب آن قبل از بعثت نیست. برخی نیز انجام کبائر و صغائر سهوی پس از بعثت را جایز و بلااشکال می‌دانند.^۳ اکثر معتزله نیز معتقدند که انبیا از تمامی گناهان کبیره و همچنین صغیره‌ای که پست و مورد تنفر عموم است، قبل از بعثت معصوم می‌باشند؛ اما در گناهان صغیره‌ای که این چنین نباشد، اختلاف بوده و برخی از آنان اقدام عمدی نبی بر گناهان صغیره‌ای که سخیف نبوده را جایز می‌دانند.^۴ برخی از معتزله معتقدند که تعالیم نبوی هیچ نسبتی با سیاست و حکومت ندارد.^۵ خشویه و اصحاب حدیث نیز ارتکاب کبیره به‌جز کفر را قبل از بعثت قبول دارند.^۶

در تحلیل نظام فکری و آموزشی اهل تسنن درباره نبوت می‌توان گفت، اگر پیامبر از خطا و گناه معصوم نباشد، چه بسا ممکن است که مرتکب خطا و گناهی شود و به حکم نهی از منکر، مخالفت با او بر مؤمنان واجب خواهد بود. متون دینی مبتنی بر نظریات شخصی بوده و قدرت پاسخ‌گویی به مسائل بشری و هدایت جامع و جاودانه را ندارد. به‌نظر می‌رسد، نقل یا جعل این‌گونه اخبار و باورها زمینه‌ای گردیده تا از مقام هدایت، رهبری الهی، علم و عصمت رسول خدا (ص) کاسته شود و تحت‌تأثیر این اندیشه، رفتارهای نامشروع خلفا توجیه گردد. همچنین می‌توان گفت، این اعتقادات تأثیر بسزایی در علوم اسلامی از جمله، دانش کلام، تفسیر، حدیث، تاریخ اسلام و علوم سیاسی گذاشته و به دلیل کاستی در تبیین رسالت الهی انبیا، قادر به پاسخ‌گویی نیازهای مسلمانان نیست. کمترین آثار منفی دیدگاه عامه بر نظام تعلیم و تربیت اسلامی، تولید و تدریس متون آموزشی نادرست، برآورده نشدن برخی از اهداف آموزشی، اثبات ضعف در منابع تولید علم و توان رسول خدا (ص) در مدیریت علمی و عملی و حتی زعامت سیاسی و دینی جامعه است. به‌عبارت دیگر، تصویر نادرست از نبوت، ما را با چالش‌های زیادی مواجهه می‌کند و این وجه تمایز امامیه با عامه در این امر است.

۳. هدایت‌گری و امامت امت

از منظر امامیه، وجود امام و حجت الهی در هر زمانی بر روی زمین برای هدایت بندگان امری ضروری

۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۲؛ بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۲۵.

۲. غزالی، المنخول من تعلیقات الاصول، ص ۳۱۰.

۳. تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۹؛ قاری، شرح الفقه الاکبر، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۲ - ۱۱.

۵. اکبر، مسائل الامامة، ص ۲۰۵.

۶. سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص ۲.

است. آنان برگزیده خدا و با نص الهی توسط رسول خدا ﷺ به این مقام منصوب می گردند.^۱ قوام دین و دنیا به وجود آنان است و وظیفه آنان اجرای حدود الهی، برپا داشتن شریعت و حراست از آن، هدایت و تأدیب مردم بر اساس شریعت است.^۲ آنان رهبر نظام آموزشی و یکی از منابع اصلی تولید علم و هدایت بشر، هستند.^۳ برای هدایت یافتن، لازم است تا به همه دستورات آنان به دلیل مطلوبیت ذاتی، عمل شود و در صورت عدم توجه به آنها، انسان گمراه می گردد.^۴ علم آنان در هدایت و سعادت بشر راه گشا بوده و انعکاس مقام و منزلت آنان، زمینه توسعه علوم انسانی - اسلامی و پاسخ گویی نیازهای علمی و آموزشی امامیه و دیگران را فراهم کرده است.

اهل تسنن براین باورند که نصب امام، مسئله‌ای زمینی و فقهی و فعلی از افعال مکلفان است.^۵ امامت از دیدگاه عامه هویتی متفاوت با نظام با امامت الهی امامیه دارد. از منظر آنان، امامت، تداوم نبوت نیست. به باور برخی از معتزله چون رسول خدا ﷺ منصب سیاسی ندارد، کسی را به خلافت نصب نکرده است.^۶ امامت از دیدگاه عامه به منزله تئوری حکومت در جامعه دینی است که یا به تفکیک دین از سیاست می‌انجامد یا منجر به ابزاری کردن دین برای سیاست می‌گردد.^۷

معتزله بر این نکته اجماع دارند که جایز و ممکن است در زمانی نسبتاً طولانی، امام وجود نداشته باشد و قوام امامت به انتخاب مردم است و نص مدخلیتی ندارد. از منظر معتزله و غیر آنان، در امامت (خلیفه) عصمت و عالم به علوم دینی بودن شرط نیست. آنان عصمت امام را در آغاز امامت و استمرار آن شرط نمی‌دانند.^۸ حتی جمهور از اهل اثبات و اصحاب حدیث بر این باورند، امام با ترک نماز، فسق، ظلم، غصب اموال و کشتار مردم، عزل نمی‌گردد و خروج علیه وی لازم نیست.^۹ در روایات نبوی ﷺ نیز بر این نکته اشاره رفته است که خلفای پس از من به روش و سنت من عمل نمی‌کنند.^{۱۰} بنابراین، از منظر

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۳۵؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۵۰؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۲، ص ۱۸۱، ح ۵.

۲. مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۶۵.

۳. طبری املی، بشارة المصطفی لشبعة المرتضی، ج ۲، ص ۱۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵، ح ۱.

۵. تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۹۶؛ غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۷.

۶. اکبر، مسائل الامامة، ص ۲۰۵ - ۲۰۴.

۷. جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی؛ بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، ص ۵۶.

۸. اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۹؛ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۴۰ - ۳۹؛ ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ج ۶، ص ۴۶۶.

۹. باقلانی، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۸.

۱۰. نیشابوری، الصحیح، ج ۶، ص ۲۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۷۹.

عامه، خلیفه گناه می کند و در دین هم بدعت گزارده است.^۱ عدالت و دادگری، نه شرط احراز مقام خلافت و نه ضامن بقای این منصب است. همچنین برخی اندیشمندان اهل تسنن اگرچه امام مطلوب را کسی می دانند که فقیه و عالم به دین باشد؛ اما معتقدند این امور شرط نیست و امامت با زور و غلبه^۲ نیز حاصل می گردد و نیاز به گزینش و عقد بیعت ندارد.^۳ برخی نیز معتقدند که خلیفه در حد یک قاضی علم داشته باشد، به مسائل جنگ، تشکیل سپاه و رتق وفتق امور مسلمانان بپردازد، کفایت می کند.^۴

دیدگاه عامه درباره امامت و خلافت، آثار زیان باری را در نظام آموزش اسلامی در پی داشته و دارد. طبق دیدگاه آنان، وجوب تکلیف هدایت دینی و سیاسی مردم از سوی خلیفه، ساقط می گردد. متون، روش های آموزشی تحت تأثیر خلفا تغییرپذیر بوده و هیچ ضمانتی در اجرای کامل آنها وجود ندارد. چنان که مدت ها از نگارش سیره ممانعت به عمل آمد یا از اجتهاد در مقابل نص و روش قیاس حمایت شد. متون و محورهای آموزشی عامه متناسب با دیدگاه آنان درباره خلافت شکل گرفت. چنان که ابن عباس در پاسخ نامه یزید پس از شهادت امام حسین (ع)، معاویه را کسی می داند که به نادانی، سنت را از میان برده و بدعت ها و امور گمراه کننده را به عمد، زنده کرد.^۵

تمایز در منابع تولید علم و مرجعیت علمی

امامیه بر این باور است، افزون بر قرآن کریم و سنت نبوی (ص)، سیره اهل بیت (ع) نیز از منابع شریعت و تولید علم بوده و مرجعیت علمی دارد. رسول خدا (ص) فرمود: «من در میان شما دو چیز گران بها را باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد».^۶ خداوند آنان را به علم خود برگزیده و برای خزانه داری مخازن غیب پسندیده است.^۷ ایشان معدن و منشأ دانش، پایگاه وحی الهی بوده^۸ و به دلیل برخوردارگی از علم الهی، اشراف کامل بر نیازهای علمی و آموزشی انسان در ساحت باورها، ارزش ها و رفتارها دارند.^۹ از این رو، در میان عموم مردم به عالمان بر

۱. تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۵۹.

۲. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴، ۲۳۳.

۳. فراء حنبلی، الاحکام السلطانیة، ص ۲۰.

۴. باقلانی، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۱.

۵. یعقوبی، التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۸.

۶. درباره حدیث ثقلین، ر.ک: صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)، ج ۱، ص ۴۱۴.

۷. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۱.

۸. طوسی، الامالی، ص ۳۷۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۲۰۶.

۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱ و ۳، ج ۸، ص ۱۲۵، ح ۹۵؛ سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۲۹.

شریعت و فقهای امت مشهور بودند.^۱

شیعیان برای کسب علم باید به این منبع مراجعه و از دریافت علم دیگران پرهیز کنند. این حرکت، زمینه‌ساز و بیانگر تمایز و استقلال نظام تعلیم و تربیت امامیه و هویت آنان از دیگران می‌گردید. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «اگر از آثار و راهنمایی ما پیروی کنید، هدایت می‌یابید و پرچم حق با ما است. هر کسی از آن پیروی کند به حق می‌رسد و هر کس از آن روی برگرداند، در ضلالت و گمراهی غرق می‌شود».^۲ امام صادق علیه السلام نیز خطاب به سلمه بن کُهیل و حکم بن عتیبه از علمای اهل سنت فرمود: «به شرق و غرب عالم بروید جز علم ما علم صحیحی نمی‌یابید».^۳ همچنین خطاب به یونس بن ظبیان فرمود: «ای یونس! علم راستین پیش ما اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا ما راه‌های حکمت و میزان تشخیص خطا از صواب را به ارث برده ایم».^۴ ایشان خطاب به اصحاب خود و جماعتی از مردم کوفه فرمود: «با بهره‌گیری از سخن من، با مردم احتجاج کنید؛ پس اگر با شما احتجاج کردند، من مورد احتجاج هستم و نه شما».^۵ «تعجب دارم از مردمی که همه دین‌شان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گیرند، به آن عمل می‌کنند و هدایت می‌یابند؛ اما می‌گویند: اهل بیت علیهم السلام وی دارای علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستند! ما اهل بیت علیهم السلام پیامبر و ذریه او هستیم؛ در خانه‌های ما وحی نازل شد و علم از جانب ما برای آنان صادر شده است».^۶ در جایی دیگر خطاب به مخالفان شیعه که مردم را از مراجعه به آثار اهل بیت علیهم السلام منع می‌کردند، فرمود: «دانش ابن شبرمه در برابر کتاب جامعه علی علیه السلام، گمشته و نابود است».^۷ به اعتراف شیسانی از علمای عامه، اگر علی علیه السلام نبود، ما درباره حکم اهل بَغی چیزی نمی‌دانستیم؛ لذا وی کتابی در احکام بَغی نوشت که در آن سیصد مسئله را بر مبنای فعل حضرت بنا نهاده بود.^۸

تحت تأثیر سخنان اهل بیت علیهم السلام نظام آموزشی شیعه و تألیف آثار رونق گرفت. چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در صحیفه‌ای نگاشت. این متن به‌عنوان منبع در نزد اهل بیت علیهم السلام و برخی از شیعیان قرار داشت. امام باقر علیه السلام برای پاسخ به سؤالات حکم بن عتیبه از عالمان سنی، از کتاب

۱. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۳۸.

۲. مفید، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۳؛ شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۶۹.

۴. حر عاملی، *تفصیل وسائل الشیعه*، ج ۱۸، ص ۴۸.

۵. شیخ صدوق، *اعتقادات الامامیه*، ص ۴۳.

۶. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۱.

۷. همان، ص ۵۷، ح ۱۴؛ ذهبی، *تذکرة الحفاظ*، ج ۱، ص ۲۱۹.

۸. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۴۴.

علی علیه السلام بهره گرفت.^۱ اهل بیت علیهم السلام هرگز اهل رأی نبوده و کلام خود را مستند بیان می کردند.^۲ آنان تلاش کردند تا سنت نبوی صلی الله علیه و آله را به عنوان منبع و مرجعی الهی احیا کنند.^۳ شیعیان نیز برای ماندگاری و حفظ حیات علمی و فکری خویش، به سیره آنان تمسک می کردند.^۴

اهل بیت علیهم السلام برای تمایز بخشی و تبیین هویت علمی و آموزشی امامیه، بر این نکته اهتمام داشتند که برای فراگیری علم نزد اهل سنت و دیگر فرقه‌ها نروند. به عنوان نمونه، امام کاظم علیه السلام تأکید داشت به هیچ‌رو نمی‌شود، معارف اصیل دینی را از غیر امامیه گرفت.^۵ علی بن سَؤید سائی می‌گوید: «زمانی که امام هفتم علیه السلام در زندان بود، در پاسخ نامه من نوشت: ای علی، آنچه درباره فراگیری معارف و اصول دینت نوشته‌ای که از چه کسی آن را دریافت کنی آنها را از غیر شیعیان ما نگیر؛ چرا که اگر از آنان فراگرفتی، دینت را از خائنانی گرفته‌ای که به کتاب خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امانات او خیانت کرده‌اند».^۶ همچنین امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام شیعیان را از مراجعه به مخالفان به ویژه تعالیم مکتب خلفا پرهیز دادند.^۷ آنان گاهی برای اثبات حقانیت و مرجعیت علمی خود، شیعیان را برای دریافت پاسخ درست، نزد علمای عامه می‌فرستاد تا از این طریق ضمن ارشاد شیعیان به درست بودن آموزه‌های شیعی، اعتراف اهل سنت را نیز ضمیمه آن کنند. چنان که اسماعیل بن فضل نظر امام صادق علیه السلام درباره متعه را جویا شد، آن حضرت وی را به عبدالملک بن جریج یا جریج مکی - از فقهای اهل سنت - ارجاع داد. ابن جریج نیز به حلال بودن متعه از منظر امامیه فتوا داد.^۸

برخلاف امامیه، عامه در کنار پذیرش مرجعیت قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله، قول، فعل و تقریر صحابه و تابعان را نیز بخشی از سیره می‌دانند و هیچ اعتقادی به مرجعیت و مشروعیت الهی خلیفه ندارند. آنان بر این باورند، نباید از صحابه عیب‌جویی کرد یا آنان را سب کرد.^۹ مفهوم سنت از منظر آنان توسعه پیدا کرده و

۱. نجاشی، *الرجال*، ص ۳۶۰.

۲. صفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳. بلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴. حر عاملی، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۱۸، ص ۲۳ و ۶۱.

۵. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۱۵۶.

۶. کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۱۲۶ - ۱۲۴، ج ۹۵؛ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۱، ص ۷.

۷. شیخ صدوق، *التوحید*، ص ۱۰۱؛ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۹۵ و ۷۸۹.

۸. کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۴۵۱، ج ۶؛ ذهبی، *تذکرة الحفاظ*، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۶۹.

۹. نووی، *صحیح مسلم بشرح النووی*، ج ۱۱، ص ۹۰؛ ابن حجر عسقلانی، *فتح الباری بشرح صحیح بخاری*، ج ۱، ص ۱۸۶، و ج ۸، ص ۱۰۲.

۱۰. ابوحاتم رازی، *الجرح و التعذیل*، ج ۱، ص ۹ - ۷؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، ص ۳۳۲.

عمل و رفتار، فتاوا و اجتهاد شخصی خلفا را شامل می‌گردد. بنابر برخی نظرات، سنت شامل فتاوا و اجتهاد تابعین و تابعین از تابعین نیز می‌گردد.^۱

در تبیین رویکرد اهل سنت به مرجعیت علمی خلیفه، می‌توان گفت، آنان نقش و رسالت خلیفه را به تدبیر امور معیشتی محدود کرده و خلیفه در بسیاری از شؤون و مسائل علمی و تربیتی فاقد نقش است. برای مثال، از منظر آنان، امت مسلمان، در آموزش علم، کسب معارف و احکام اسلامی، نیازی به امام ندارند. چنان‌که قاضی عبدالجبار همدانی (م. ۴۱۵ ق) به چنین دیدگاهی تصریح دارد.^۲ این در حالی است که آموزش صحیح یا تحریف شده معارف و احکام اسلامی، می‌تواند امت اسلامی را در بینش مبتنی بر اصالت وحی، حفظ کند یا آنان را از آموزه‌های واقعی دین، دور کند. ابوبکر باقلانی (م. ۴۰۳ ق) و ابوحامد غزالی (م. ۵۰۵ ق) نیز معتقدند، اگر خلیفه در حدّ یک قاضی علم داشته باشد یا راوی حدیث نبوی ﷺ باشد، کفایت می‌کند.^۳ برخی از علمای عامه در تبیین نظر و نه در مرحله عمل، اجتهاد را تنها در احکام شرعی یا اصول و فروع دین شرط می‌دانند.^۴ اما غزالی، مخالف اجتهاد خلیفه بوده و آن را ضروری نمی‌داند.^۵ جوینی (م. ۴۷۸ ق) نیز اگرچه اجتهاد را شرط امامت می‌داند؛ اما آن را مشروط به اجماع دانسته و معتقد است، اجتهاد خلیفه یا حاکم باید به حدی باشد که بتواند در تدبیر حوادث روزگار نیازی به غیر نداشته باشد.^۶

در این دیدگاه، خلفا از مشروعیت و علم الهی، برخوردار نبوده، نسبت به علوم نبوی و دین اسلام آگاهی کافی نداشته و در حراست از آموزه‌ها، بیشترین کوتاهی را داشته‌اند. تا آنجا که خلفا به ناتوانی در پاسخ‌گویی به سؤالات علمی و نیازهای دینی مردم اذعان^۷ و دانشمندان عامه بارها به توان علمی و اشرف اهل بیت ﷺ بر علوم دینی اعتراف کرده‌اند.^۸ طبق گزارش منابع، ابوبکر و عمر به سنت نبوی ﷺ آگاهی ناقص داشتند و بعد از کسب قدرت از نگارش و نقل سیره نبوی ﷺ جلوگیری کرده و برخی از آموزه‌های دینی را تغییر دادند.^۹

۱. ابن‌أثیر، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج ۱، ص ۱۰؛ ابوزهره، *ابن حنبل حياته وعصره، آرائه و فقهه*، ص ۲۳۳.

۲. همدانی، *شرح الأصول الخمسة*، ص ۵۱۰.

۳. باقلانی، *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*، ص ۴۷۱؛ غزالی، *الاقتصاد في الاعتقاد*، ص ۱۴۹.

۴. ابن‌خلدون، *ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر*، ج ۱، ص ۲۴۱.

۵. غزالی، *فضائح الباطنية*، ص ۱۷۲.

۶. جوینی، *الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أول الاعتقاد*، ص ۱۷۰ - ۱۶۹.

۷. ابن‌ماجه فزوینی، *السنن*، ج ۲، ص ۹۱۰؛ ابن‌قدمه، *المغنی*، ج ۷، ص ۵۲؛ ابن‌حجر عسقلانی، *فتح الباری بشرح صحیح*

بخاری، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۸. مزّی، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۵، ص ۷۹.

۹. نووی، *صحیح مسلم بشرح النووی*، ج ۸، ص ۱۲۹؛ ابن‌سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۵، ص ۱۴۳.

از پیامدهای منع نگارش سیره، افزون بر فراموشی بسیاری از آموزه‌های دینی و تربیتی که جامعه اسلامی را دچار تحیر کرد، تغییر باورها، نظام ارزش‌ها و رفتارها بود. عبدالله بن عباس، آنس بن مالک، حسن بصری،^۱ ابن شهاب زهری،^۲ معاویه بن قره،^۳ عبدالله بن بسر^۴ و ابوالدرداء^۵ به تحریف‌های ایجاد شده توسط مکتب خلفا در آموزه‌های دینی و علوم اسلامی اشاره کرده‌اند. به گفته عبدالله بن عمرو بن عاص، اگر دو مرد از نخستین افراد این امت، که کتاب‌های خود را در میان این وادی‌ها گذاشته‌اند، نزد مردم امروز بیابند، چیزی از آنچه انجام می‌دادند، نخواهند یافت.^۶ افزون بر این پیامدها، دین مردم در دست عالمان درباری^۷ و کسانی بود که خلفا آنان را به عنوان مرجع دینی و علمی به مردم معرفی می‌کردند. بنابر گفته ابن شهاب زهری (م. ۱۲۴ ق): «خلفا - بعد از برداشته شدن منع نگارش - از من خواستند که حدیث بنویسم. پس نوشتم. از خدا شرم می‌کنم که فقط برای خلفا بنویسم و برای دیگران ننویسم».^۸ بنابراین، علما طبق نظر خلفا یا نظر خویش، احکام دین را نقل یا تغییر می‌دادند.^۹ یکی از نتایج اصلی این رفتارها، شکل‌گیری فرقه‌های چهارگانه عامه و مسلک‌های فکری بود.

تمایز در آموزه‌ها

یکی دیگر از راه‌های تشخیص هویت و نظام مستقل آموزشی امامیه، بررسی تمایز آموزه‌ها یا متون آموزشی آنان از دیگران است. اهل بیت (ع) از همان آغاز، نظام مستقل امامیه را در دستور کار قرار دادند. نظامی که نیازهای آن از طریق امامت الهی مطرح می‌گردد. انجام فعالیت‌های آموزشی در جهت تولید محتوای متناسب شیعیان و حراست از آموزه‌ها، زمینه تمایز و استقلال آن را فراهم کرد؛ زیرا اگر نظام آموزشی امامیه با دیگر فرقه‌ها و مکاتب اسلامی تمایزی نداشت، نیازی به تلاش مضاعف امامان شیعه در جهت نیازسنجی، برنامه‌ریزی، تولید متن و دیگر فعالیت‌های آموزشی متناسب با جامعه شیعه نبود.

۱. ابویعلی موصلی، *المسند*، ج ۷، ص ۱۷۳.
۲. ابن عبدالبر، *جامع بیان العلم و فضله*، ج ۲، ص ۲۰۰؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۹، ص ۳۳۵؛ مزنی، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۱۹، ص ۳۶۷.
۳. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۵۹، ص ۲۶۹؛ مزنی، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۲۸، ص ۲۱۳؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۵، ص ۱۵۴.
۴. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۷، ص ۱۵۴.
۵. ابن حنبل، *المسند*، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۶ ص ۴۴۳.
۶. مروزی، *کتاب الزهد و الرفائق*، ص ۴۱.
۷. جاحظ، *الحيوان*، ج ۱، ص ۶۰.
۸. ابن عبدالبر، *جامع بیان العلم و فضله*، ج ۱، ص ۷۷.
۹. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۲، ص ۶۰۸؛ ابن حجر عسقلانی، *الإصابة فی تمييز الصحابة*، ج ۱، ص ۶۷.

تیبین گردید که تحت تأثیر مبانی و منابع تولید علم از نگاه شیعه، نظام آموزشی آنان از دیگران متمایز بوده و در میان مردم به شیعه علی علیه السلام شهرت داشتند.^۱ این تمایز از همان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز سقیفه، نمود عینی داشت. آنجا که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عده‌ای از شیعیان همانند ابوذر و سلمان قائل به آراء فقهی علی علیه السلام بوده و دستورات او را اجرا می‌کردند.^۲ شیعیان مدیریت و ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و تنها سخنان وی را مایه نجات می‌دانستند. گردوس بن هانی بکری خطاب به مخالفان علی علیه السلام می‌گفت: «هر که به فرمان او گوش دهد، نجات یابد و هر که از فرمان او سرپیچی کند، هلاک گردد».^۳ بعدها این تمایز به‌گونه‌ای بود که ملاک اعتبار آموزه‌ها، پیروی از اهل بیت علیهم السلام بود.^۴

از دیگر شواهد قدمت و استقلال نظام آموزشی امامیه، حدیث «ادب جعفر» است. مراد از واژه «ادب»، تعالیم یا دستورات آموزشی امام جعفر صادق علیه السلام است. مسائلی که انسان در زندگی باید بداند تا ضمن مدیریت زندگی دنیوی، به سعادت اخروی دست پیدا کند. در این حدیث، امام صادق علیه السلام به زید شخام می‌فرماید: «به هر کس از مردم - کوفه - که فکر می‌کنی از من اطاعت کرده و به گفتار من عمل می‌کند، سلام من را برسان و برای یادگیری نزد او برو. هر کس از شما که در دینش پارسا، راستگو، امانت را به صاحبش برگرداند و اخلاقی با مردم خوب باشد، می‌گویند: این جعفری است و این من را شاد می‌کند و می‌گویند: این از آثار تعالیم جعفر بن محمد علیهم السلام است. به‌خدا سوگند، پدرم برای من نقل کرد: مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای بود و زینت آنان به شمار می‌رفت. از همه در پرداخت امانت بهتر بود، حقوق‌شان را بهتر مراعات می‌کرد؛ در گفتار راستگوتر بود، سفارشات و همه وصیت‌های اهل قبیله را به او می‌سپردند و چون درباره وی پرسش می‌کردی، می‌گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همه ما بهتر است».^۵

پرواضح است که تمایز امامیه از دیگر مکاتب، مذاهب و فرقه‌ها تنها در مبانی نیست؛ بلکه در محتوای آموزشی نیز بود. این تمایز در فقه، کلام، حدیث و تفسیر شیعه بسیار مشهود است. اهل بیت علیهم السلام شیعیان را به تفاوت آموزه‌ها، علل اختلافات، تحریف آموزه‌های عامه و عدم پیروی از تعالیم آنان تذکر می‌دادند. چنان‌که امام صادق علیه السلام اخبار حکم بن عتیبه را که به نقل از امام باقر علیه السلام بود، تکذیب کرد.^۶

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۷۷ و ح ۶، ص ۶۳۶، ح ۵.

۲. طبری، *المستدرشد فی الامامة علی بن ابی طالب* علیه السلام، ص ۲۰۶ - ۱۹۱؛ فیاض، *پیدایش و گسترش تشیع*، ص ۵۷.

۳. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۴۸۵.

۴. نجاشی، *الرجال*، ص ۱۲.

۵. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.

۶. طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۱، ص ۳۳۷.

حتی شیعیان و علمای عامه بارها به تمایز آنها اشاره کرده‌اند. چنان که ابوحنیفه در مناظره با امام صادق علیه السلام به اختلاف دو مکتب اشاره کرده^۱ و مُعَاذ بن مسلم، در مسجد کوفه^۲ و ابان بن تغلب نیز در مسجد مدینه، به این تمایز هویت و آموزه‌های فقهی امامیه از عامه اشاره کرده و در درس خود مسلط به آراء فقهی عامه و اختلاف آن با تعالیم امامیه بودند.^۳ همچنین هشام بن حکم به پانصد مسئله اختلافی در مباحث کلامی این دو اشاره کرده است.^۴ در عصر غیبت نیز افزون بر دیگر عالمان شیعه، شیخ مفید برای بیان تمایز باورهای امامیه از دیگر فرقه‌های مذهبی و کلامی، آثار گران‌سنگی از جمله *اوائیل المقالات* را نگاشت.^۵

نگارش ردیه علیه آموزه‌های مخالفان در محورهای فقهی، حدیثی، تفسیری، فلسفی و کلامی یهود، ثنویه، فلاسفه یونان، زنادقه، اهل سنت، مرجئه، قرامطه، غالیان، اصحاب حدیث و رأی، معتزله و اشاعره، قائلین به تناسخ، واقفه، زیدیه، اسماعیلیه، مفوضه، فطحیه، و بسیاری از دیگر جریان‌های فکری و مذهبی بخشی از فعالیت‌های امامیه در تبیین و نشان دادن تمایزشان از دیگران است. به‌عنوان نمونه، در نیشابور، فضل بن شاذان تک‌نگاشته‌هایی در رد اصحاب حدیث و جریان خشویه داشت.^۶ در بغداد نیز عیسی بن مهران *مُسْتَعَطِف* کتابی در تکفیر برخی صحابه و فسق آنان نوشت.^۷ ابن عقیده در جامع برآثا حدیث می‌خواند و آشکارا مثالب خلفا و حتی شیخین را روایت می‌کرد.^۸ همچنین مخالفت شیخ مفید با اصحاب حدیث به‌طور خاص و با دیگر سنیان به‌طور عام، پررنگ بود. کتاب‌های *الرد علی الکرایمی فی الامامة*، *الرد علی القتیبی فی الحکایة و المحکی*، *الرد علی ابن کلاب فی الصفات و الرد علی الخالدی فی الامامة*، مملو از نقد عامه است.^۹

تلاش برای نشان دادن تمایز متون آموزشی امامیه از دیگران و حتی جلوگیری از نفوذ متون نادرست، از همان آغاز پیدایی تشیع توسط اهل بیت علیهم السلام و شیعیان صورت گرفت. از نتایج این مبنا، مخالفت امیرمؤمنان علی علیه السلام با قوانینی است که به‌عنوان سیره شیخین در زمان خلفای راشدین تثبیت شده بود. لذا ایشان در شورای شش نفره عمر، تنها سنت نبوی صلی الله علیه و آله را لازم‌الاتباع دانسته و سیره دیگران را نپذیرفت.^{۱۰}

۱. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۲۵۵؛ مزّی، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۵، ص ۸۰.

۲. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۵۳۱.

۳. طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۵۲۴.

۴. صفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد علیهم السلام*، ج ۱، ص ۱۲۳.

۵. نجاشی، *الرجال*، ص ۴۰۰.

۶. همان، ص ۴۵۴ و ۳۰۷.

۷. سمعانی، *الأنساب*، ج ۱۲، ص ۲۴۰.

۸. صولی، *الاوراق*، ج ۲، ص ۲۲۵.

۹. نجاشی، *الرجال*، ص ۴۰۱.

۱۰. طبری، *تاریخ الأمم و الملوک*، ج ۴، ص ۲۳۹ - ۲۳۸.

امام باقر علیه السلام نیز در برابر نقل اسرائیلیات به مبارزه با کعب الاحبار و تکذیب وی پرداخت و برای پاسخ به سؤالات حکم بن عُتیبه سنی، از کتاب امیرمؤمنان علی علیه السلام بهره گرفت.^۱ بنابراین، با آموزش‌های امام باقر علیه السلام، شیعیان از سایر مردم متمایز و بی‌نیاز شدند و پس از آن، این عامه بودند که به شیعیان نیازمند شدند.^۲

نشان دادن تمایز و استقلال آموزه‌های امامیه آن قدر اهمیت داشت که امام باقر علیه السلام به مبارزه با کسانی پرداخت، که تلاش داشتند فقه شیعه و عامه را یکی دانسته و اعلام کنند که این نظر منطبق با دستورات فقهی امام باقر علیه السلام است.^۳ نتیجه این تلاش‌ها به صورت سلبی و ایجابی، نهی از مراجعه به متون آموزشی دیگران، توجه دادن شیعیان به بهره‌وری از علم اهل بیت علیهم السلام و عالمان شیعه بود.^۴ شیعیان نیز با تکیه بر این تمایزها و برخورداری از منابع متمایز و محکم، از خویش دفاع می‌کردند. به عنوان نمونه، زراره در درس اهل سنت مدینه شرکت می‌کرد و از دیدگاه فقهی آنان با خیر بود و در مناظره توانست، ربیعه رأی مفتی مدینه را شکست دهد.^۵ همچنین محمد بن مسلم با بهره‌گیری از کتابی شامل روایات فقهی امیرمؤمنان علی علیه السلام، ابوحنیفه را محکوم کرد.^۶ ابن‌ابی‌عمیر به سبب نگرانی از اختلاط منقولات اهل سنت با احادیث امامیه، از نقل اخبار عامه پرهیز می‌کرد^۷ و کسانی چون خمران بن أعین و یونس محور تعالیم آنان سخنان امام معصوم بود.^۸

به دلیل قوت متون آموزشی امامیه، برخی تلاش می‌کردند تا استقلال و هویت این نظام فعال را تخریب کنند. بنابراین، مخالفان به مردم القاء می‌کردند که علوم و آموزه‌های امامیه عاریه بوده و در حیات خود نیازمند دیگران هستند؛ حال آنکه باید گفت، این دیگران بودند که علم خود را از مکتب اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده‌اند. چنان که معتزله برخی باورهای خود را از امامیه گرفته بود.^۹ یکی از پیروان معتزله صاغان مشهد با انجام تبلیغات منفی علیه شیعه، بیان می‌کرد که شیعه دانش کلام را از اصحاب معتزلی ما به سرقت برده است. شیخ مفید نیز در پاسخ وی نگاشت:

۱. نجاشی، *الرجال*، ص ۳۶۰.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۰، ج ۶ و ج ۴، ص ۲۴۰، ح ۱؛ ابن‌حیون مغربی، *دعائم الاسلام*، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۴۴۹، ح ۴؛ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۷، ص ۲۵۰.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۷، ح ۱۳.

۵. طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۱، ص ۳۶۹.

۶. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۳۵، ح ۲۷.

۷. طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۸۵۵.

۸. همان، ج ۱، ص ۴۱۵ و ج ۲، ص ۴۸۹؛ همو، *الرجال*، ص ۳۵۳.

۹. سید مرتضی، *الامالی*، ج ۱، ص ۱۴۸.

ما از میان متکلمان و فقیهان شیعه کسی را نمی‌شناسیم که کلام را از معتزله گرفته و با اصحاب تو آمیخته باشد. این از اتهاماتی است که پیش از این نیز مطرح بوده است.^۱

نجاشی نیز در این باره می‌نویسد:

بر آنچه سید شریف یادآور شدند، آگاهی یافتیم که مخالفان (عامه) ما را مورد سرزنش قرار می‌دهند و می‌گویند: شما (شیعیان) از پیشینه علمی و فرهنگی برخوردار نبوده و دارای آثار و تألیفاتی نیستید. من نیز به خاطر رد این کلام دست به تألیف زدم و تا آنجا که توان داشتم نام مؤلفان شیعه - و مؤلفان آثار شیعی - را جمع نمودم.^۲

دخل و تصرف مکتب خلفا در متون آموزشی تا حدی بود که سفیان ثوری، ابوالغز بن کادش و دیگران روایاتی را نسبت به رسول خدا (ص) و علی (ع) جعل می‌کردند.^۳ به گفته یحیی بن معین، کدام محدثی است که هزار حدیث از دروغ‌پردازان نوشته باشد^۴ و به فرمایش امیرمؤمنان علی (ع):

اگر یکی از اصحاب پیامبر (ص) روایتی را برایم نقل می‌کرد، او را بر درستی سخنش سوگند می‌دادم. وقتی که قسم می‌خورد، سخن او را تصدیق کرده و روایت او را می‌پذیرفتم.^۵

تمایز در روش‌های آموزشی (استنباط و اسنادی)

تشویق به آموختن فقه، شیوه صحیح اجتهاد یا تفقه در حلال و حرام الهی، شیعیان را واداشت تا به این امر اهتمام ورزند.^۶ امامان شیعه (ع) از یک سو در بیان مسائل فقهی، بخشی از رسالت خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و تفریع و استنتاج احکام جزئی را بر عهده اصحاب خویش می‌گذارند. از دیگر سو، اصحاب خود را از تأویل سخنان شان به معانی بعید و غیرمراد و از آمیختن فقه آنان با رأی یا نظر شخصی، بیم می‌دادند.^۷ شیعیان با تکیه بر این امور، همواره نظریه‌های خود را در معرض قضاوت نهایی نص امام معصوم قرار می‌دادند.^۸

۱. مفید، *المسائل الصاغانیه*، ص ۴۱.

۲. نجاشی، *الرجال*، ص ۳.

۳. بخاری، *الجامع الصحیح*، ج ۷، ص ۱۵۵؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، ج ۳۶، ص ۱۴۳ - ۱۴۲.

۴. جرجانی، *الکامل فی ضعف الرجال*، ج ۱، ص ۱۲۴؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۶۷.

۵. ابن داود سجستانی، *السنن*، ج ۱، ص ۳۴۰؛ ابویعلی موصلی، *المسند*، ج ۱، ص ۲۳.

۶. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۲۹ - ۲۲۷؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۱، ح ۷ و ۸.

۷. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۱۲؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱ و ۲.

۸. همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۱، ح ۴؛ شیخ صدوق، *اعتقادات الامامیه*، ص ۴۳.

وجود نص، شیعیان را از ورود به خطا و اجتهاد در مقابل نص، بی‌نیاز می‌کرد. در صورت عدم دسترسی به امام معصوم، به فقهای مورد اعتماد ارجاع داده می‌شدند. فقها نیز با تکیه بر اصول استنباط، به مسائل مستحدثه پاسخ می‌گفتند. یکی از اصول تشخیص آموزه‌های صحیح یا کلام معصوم، موافقت محتوا با کتاب خدا است. احادیثی که موافق قرآن و سنت نیست، رد می‌گردد.^۱ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر آن حدیث موافق کتاب خدا نبود، آن را بر اخبار عامه عرضه نمائید و آنچه موافق اخبار ایشان است، رها کنید و آنچه مخالف اخبار آنان است، فراگیرید»؛^۲ زیرا آنان احکام الهی را تغییر داده بودند. تمسک به قول مجمع علیه از شیعیان هنگام بروز اختلاف در نقل قول‌ها نیز، روش دیگری بود.^۳ و در صورت عدم فهم حدیث، آن را باید به اهل بیت علیهم السلام ارجاع می‌دادند.^۴ و در نهایت، زمانی که به امام دسترسی نداشتند، از قواعد اجتهادی در هنگام فقدان نص بهره برده و فرع را از اصل استخراج می‌کردند. بنابراین، شیعه به دلیل برخورداری از نص، نیازمند قواعد به عنوان نیاز اولی نبود، بلکه نیازی ثانوی بود. اما گاهی به دلیل فقدان، اجمال یا تعارض نص و دیگر حالاتی که فقیه با آن مواجه می‌گردد، به سراغ قواعد اصولی می‌رفتند. چنان که امام صادق علیه السلام به شاگردان خود می‌فرمود: «بر ما است که به شما اصول و قواعد کلی اجتهاد را بیاموزیم و بر شما است که فروع آن را بکاوید».^۵

بهره‌برداری از قرآن، سنت و استفاده از اجماع و عقل به عنوان ابزاری برای کشف نظر معصوم، از مختصات روش اجتهادی امامیه است. آنان عقل را به عنوان ابزاری در خدمت کشف حکم معصوم و حکم فرعی از اصلی می‌دانند.^۶ به عبارت دیگر، عقل در ادراک تفصیل مسائل، محتاج شرع و وحی است؛ لذا شیعیان تحت تأثیر هیچ مذهبی قرار نگرفته و در تدوین آثار پژوهشی ملاک را حدیث اهل بیت علیهم السلام قرار می‌دادند. لذا شیخ مفید در بحث‌های کلامی، خود را نیازمند به روایات اهل بیت علیهم السلام دانسته و بر آن تکیه می‌کرد.^۷ با خرده‌گیری اهل سنت از روش تدوین آثار حدیثی - فقهی امامیه، آنان بر آن بودند تا از دل اصول، فروع فقهی را استخراج کنند. چنان که شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق) می‌نویسد:

به دلیل طعن مخالفان بر امامیه به اینکه تفریع فروع نمی‌کنند و فقط به تبیین احکام

۱. طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲. «برای نمونه می‌توان به مباحثه علمی محمد بن مسلم و ابی لیلا مراجعه کرد». کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۲۱۵، ح ۱۲.

۳. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۴.

۵. ابن‌ادریس حلی، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات)*، ج ۳، ص ۵۷۵.

۶. مفید، *تصحیح اعتقادات الإمامیه*، ص ۱۴۹.

۷. مفید، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۷۱ و ۵۳.

منصوص می‌پردازند، به نوشتن کتاب مبسوط روی آوردم، تا بدانند امامیه با کمک احادیث خود می‌تواند تمام مسائل را استنباط کند و نیازی به قیاس ندارد.^۱

توجه به ارائه سند و اخذ روایت، از نکاتی است که از آغاز اسلام مورد تأکید قرار گرفته است.^۲ در گام نخست، اهل بیت علیهم السلام شیعیان را به دستیابی در آثار و علوم خویش و نفی پذیرش علوم دیگران سفارش می‌کردند.^۳ در گام دوم، شیعیان را به عدم دریافت حدیث از افرادی که حال آنان در تحمل حدیث معلوم نیست پرهیز می‌دادند. امری که مورد تأکید اهل بیت علیهم السلام بود تا فراگیران گرفتار تدلیس نگردند.^۴ آنجا که جابر جعفی بر بیان سند از سوی امام باقر علیه السلام تأکید داشت و امام نیز خطاب به وی فرمود: «هر آنچه نقل می‌کنیم، سند آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد».^۵ به اعتراف منابع، ابان بن تغلب، قبل از علمای عامه بر اسناددهی تأکید کرده است. از این رو، شیعیان نیز به این اصل پایبند بودند تا از طریق روات ثقه به کلام معصوم دست یابند.^۶ چنان که امام رضا علیه السلام به دلیل جلوگیری از نفوذ جعلیات و اختلاف‌های موجود در روایات، شیعیان را به ثقه بودن راوی ارجاع می‌داد.^۷ همچنین شیعیان را در مسائل مستحدثه فقهی، برای پرهیز از پذیرش دیدگاه مخالفان به مرجحاتی چون مخالفت با عامه ارجاع می‌دادند. چنان که به علی بن أسباط فرمود: «نزد فقیه شهر برو و از او استفسار کن؛ هر چه فتوی داد برخلاف آن عمل کن؛ زیرا که حق خلاف آن است».^۸

برخلاف امامیه، اهل سنت به دلیل کنار گذاشتن برخی از روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در اختیار نداشتن نصوص،^۹ عدم توانایی در پاسخ به مسائل مستحدثه^{۱۰} و برای رفع نیازهای فقهی، به ظنات به عنوان نیاز اولی اکتفاء کردند. آنان روش‌های رأی، قیاس، استحسان، مصالح مرسله، سد الذرائع،^{۱۱} سنت خلفاء، حجیت

۱. شیخ طوسی، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۱، ص ۶ و ۲.
۲. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۶، ص ۳۹۰.
۳. کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۸ ح ۱.
۴. همان، ج ۱، ص ۵۲؛ ابن حجر هیثمی، *الصوائف المحرقه فی الرد علی أهل البدع والزندقة*، ص ۲۰۵.
۵. مفید، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۲، ص ۱۶۷؛ همو، *الامالی*، ص ۴۲.
۶. طوسی، *العدة فی أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۴۱؛ زمخشری، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*، ج ۴، ص ۱۸.
۷. طبرسی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، ج ۲، ص ۱۰۹.
۸. شیخ صدوق، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۱، ص ۲۷۵.
۹. مفید، *المسائل الصاغانیه*، ص ۱۴۶.
۱۰. ابن حجر عسقلانی، *الإصابة فی تمییز الصحابة*، ج ۱، ص ۶۰.

۱۱. برخی از اهل سنت معتقدند هر عملی که به حسب عادت به مفسده‌ای منتهی گردد یا مقدمه حرام گردد، باید ممنوع شود. حنبله به استناد این اصل، ورود زنان را به گورستان حرام می‌دانند؛ زیرا معتقدند این امر معمولاً با سوگواری همراه است و چون موجب برهنه شدن سر و روی آنان جلوی دیدگان نامحرم می‌گردد، مفسده دارد.

قول اصحاب و رأی اهل مدینه یا دیگر بلاد را مبانی خود قرار دادند.^۱ این روند توسط خلفا آغاز گردید. آنان در صورت نبود مطلبی در قرآن و سنت نبوی ﷺ به رأی و قیاس می پرداختند.^۲ و گاهی با وجود نص نیز به اجتهاد شخصی می پرداختند.^۳ و حال آنکه روش اهل بیت علیهم السلام اجتهاد متکی بر نص بود و با مسئله رأی و قیاس به شدت مخالفت کردند؛ چنان که علی علیه السلام ضمن برخورد با رأی، از گرفتاری عالمان به این امر شکایت می کند.^۴

اصحاب حدیث، مخالفت جدی علم کلام و مدافع سنت گرایی و عمل به ظواهر نصوص در حوزه فقه و اعتقادات بوده و برای عقل در دفاع از آموزه‌ها ارزش و اعتباری قائل نبودند.^۵ برخی دیگر همانند ابوحنیفه برای پاسخ به سؤال‌های فرضی یا تقدیری که قادر به پاسخ آنها نبودند، به رأی و قیاس روی آورده و به اصحاب رأی شهرت یافتند. به اعتقاد آنان، نخست به کتاب خدا عمل می کنیم، سپس به سنت. پس از آن به نظریات صحابه که در آن متفق القول باشند و اگر در قضیه‌ای اختلاف کرده باشند، در صورتی که بین دو حکم، علتی یافت شود با استفاده از قیاس، حکمی را بر حکم دیگری ترجیح می دهیم تا معنی روشن گردد.^۶ و به اعتراف شافعی، در صورت فقدان کتاب و سنت، باید به قیاس رجوع کرد؛ زیرا قیاس و اجتهاد یکی است.^۷ در قیاس مستنبط العله، فقیه با ظن و گمان، علت را استنباط می کند و حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت می دهد. بنابراین، از منظر اکثر آنان، اگر دلیل شرعی بر اعتبار امری وجود نداشت، عقل می تواند مصلحت را تشخیص و جزئیات شریعت را کشف کند.

برخلاف این گروه‌ها، در اندیشه معتزله، عقل و احکام عقلی نقش اساسی در کشف، استنباط، اثبات و دفاع از عقاید دینی را بر عهده دارد. در این روش هر مسئله‌ای را باید بر خرد آدمی عرضه کرد و تنها با یافتن توجیهی عقلانی برای آن، قابل پذیرش خواهد بود. مبنای این مکتب بر آن است که همه معارف اعتقادی معقول است و جایی برای تعبد در عقاید وجود ندارد. معتزله، مانند دیگر متکلمان به نصوص نیز رجوع می کردند؛ اما مفاد و محتوای نصوص دینی تنها در صورت توافق با عقل قابل قبول بود. در غیر این صورت به تأویل و توجیه نصوص می پرداختند. همچنین آنان به اجماع نگاه استقلالی دارند؛

۱. سبحانی، *دور السبعه فی بناء الحضرة الاسلامیة*، ص ۵۸؛ سعادت، *مجموعه مقالات جریان‌های افراسی و تکفیری، نقش*

عقل در فهم و استنباط آموزه‌ها و گزاره‌های دینی، ج ۸، ص ۱۵۵.

۲. دارمی، *السنن*، ج ۱، ص ۶۰ - ۵۸.

۳. نیشابوری، *الصحيح*، ج ۲، ص ۱۴۳.

۴. ابن داود سجستانی، *السنن*، ج ۱، ص ۴۴؛ صفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، ج ۱، ص ۳۰۱.

۵. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

۶. شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۲۰۷؛ خطیب بغدادی، *شرف اصحاب الحدیث*، ص ۷ - ۶.

۷. ابن ادریس شافعی، *الرسالة*، ص ۴۷۷.

اما از منظر امامیه، اجماع دلیل مستقلی در برابر کتاب، سنت و عقل نیست؛ بلکه کاشف از قول معصوم بوده و در صورت کاشفیت حجیت دارد.^۱

از منظر امامیه، روش‌های استنباط مکتب خلفا ناصواب بوده و نتیجه آن انحراف و بدعت در دین است؛^۲ زیرا عقل نمی‌تواند جزئیات شریعت را کشف کند، بلکه تنها می‌تواند آنها را فهم کرده و عدم تضاد آنها با مبانی عقلی را دریابد. اگر بنا بود کسی به رأی خود فتوی دهد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه شایسته‌تر بود و این عمل بر ما پوشیده نمی‌ماند. و حال آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله باید به آنچه که خداوند نازل کرده است، دستور دهد و از پیش خود نمی‌تواند حکمی را جعل کند؛ زیرا قیاس، رأی و استحسان، حکم به چیزی است که خدا نازل نکرده است.^۳

بعد مسافت شیعیان با مدینه، عدم امکان حضور دائم در محضر امام برای دریافت پاسخ پرسش‌های نو، سبب روی‌آوری برخی از محدثان کوفه به رأی، ظن، قیاس و استحسان یا اظهار تمایل به این‌گونه طرق ظنی، شده بود. چنان‌که رأی‌گرایی زراره از سوی یونس بن عبدالرحمان، به‌عنوان روشی افراطی مورد نقد قرار گرفت.^۴ همچنین اهل بیت علیهم السلام افزون بر تبیین اجتهاد صحیح و آموزش قواعد آن، اصحاب خاص خود را از آسیب‌ها و پیامدهای جبران‌ناپذیر این شیوه اجتهادی، آگاه نموده و پیوسته یاران خود را از افتادن در دام آنان و برقراری ارتباط با افرادی که در این عرصه گام برمی‌داشتند و آن را راهی برای رسیدن به احکام شرعی قرار می‌دانند، باز می‌داشتند.^۵ اما با این حال، تبلیغ روش قیاس به جهت سهل بودن آن، دامی بزرگ برای شیعیان گردید. از این رو امام باقر علیه السلام به زراره فرمود: «ای زراره، از اصحاب قیاس دوری‌گزین؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود، پا را فراتر نهاده و آنچه را باید می‌آموختند، رها نموده‌اند و به آنچه خواسته نشده، روی آورده و خود را به سختی انداخته‌اند. روایات و احادیث را - بنابر ذوق خود - تأویل نموده و بر خدا نیز دروغ بسته‌اند».^۶ امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ چاره‌جویی ابوبصیر درباره مسائلی که پاسخ آن در کتاب و سنت یافت نمی‌شود، فرمود: «در صورت عمل به قیاس - اگر به حکم واقعی رسیدید، مأجور نیستید و اگر اشتباه کردید، بر خدا دروغ بسته‌اید».^۷ همچنین برخی از اصحاب

۱. همدانی، *المغنی فی أبواب التوحید و العدل*، ج ۱۷، ص ۱۶۰.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲۰.

۳. حلی، *نهج الحق و کشف الصدق*، ص ۴۰۵ - ۴۰۲.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۱۰۱، ح ۲.

۵. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۰۹؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۶، ح ۱۰.

۶. مفید، *الامالی*، ص ۵۲ - ۵۱.

۷. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۳.

امام کاظم علیه السلام همانند سماعه بن مهران، سخن از تمایل به قیاس و بهره‌گیری از آن در برخی از مسائلی که حکم آن را نمی‌دانند، به میان آوردند، اما آن حضرت به شدت از آن نهی کرده و ابوحنیفه را لعن کرد.^۱ امام سجاد علیه السلام محدثان و فقهای اهل تسنن را که در آن عصر با رأی، قیاس و استحسان، به تفسیر و تبیین شریعت می‌پرداختند، تخطئه کرده و ضمن نهی اصحاب امامیه از تمایل به این شیوه استنباط، مسلمانان را این‌گونه به سوی خویش فرا می‌خواند: «با عقل‌های ناقص، رأی‌های باطل و قیاس‌های فاسد، نمی‌توان دین خدا را شناخت. هر کس به ما اقتدا کرد، هدایت شد و هر کس به قیاس و رأی عمل کرد، هلاک شد و هر کس در قلبش، نسبت به کلام و حکم ما خلجان و تردیدی دارد، به قرآن عظیم کافر شده و خودش هم نمی‌داند».^۲ همچنین امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مقابل ترویج روش قیاس از سوی ابوحنیفه، عامه را به مبارزه طلبیده و شیعیان را از به کار بستن آن پرهیز داده و اصحاب قیاس را از این رو لعن می‌کردند که بر خدا دروغ بسته، کلام خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله را تغییر داده و راستگویان در دین خدا را متهم کرده‌اند.^۳

نتیجه

تمایز در مبانی، منابع تولید علم، آموزه‌ها، اصول آموزشی و روش‌های استنباطی، مهم‌ترین شاخصه یا مؤلفه‌های تشخیص نظام‌های آموزشی از همدیگر هستند. با بررسی تطبیقی دو مکتب شیعه و عامه این نتیجه استخراج گردید که امامیه به دلیل توجه و پذیرش نظام امامت الهی، نگاهی ویژه به جهان هستی داشته و آموزه‌های خود را از طریق آنان اخذ می‌کردند. بنابراین، زمینه و عامل اصلی حرکت و فرایند آموزش در شیعه مبتنی بر نظام امامت الهی است.

در میان امامیه نگاه به توحید، نبوت و امامت، نگاهی قدسی است و انبیاء و اولیاء الهی به دلیل برخوردار بودن از علم، عصمت و زعامت در دین و دنیای مردم، مسؤولیت نظام آموزشی را نیز برعهده داشته و در تولید علم نیز خطاناپذیر هستند. آموزه‌های آنان همان قرآن و سنت نبوی بوده و از آن عبور نکردند. روش آنان در آموزش نیز مبتنی بر نص و اجتهاد در هنگام فقدان نص بود. آنان در فرایند آموزش به مؤلفه‌های نظام آموزش شیعی توجه داشته و در فرایند آموزش این امور را نیز به فراگیران تعلیم می‌دادند تا بن‌مایه تمایز آنان از دیگران باشد.

برخلاف امامیه، اهل تسنن به دلیل پذیرش نظام خلافت زمینی، دارای نظام آموزشی متفاوتی بود. آنان

۱. همان، ص ۲۱۲؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۷، ح ۱۳.

۲. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۳۲۴.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۲۷، ح ۱؛ مفید، *الامالی*، ص ۵۲ - ۵۱.

در حوزه مبانی، منابع تولید علم و آموزه‌ها و حتی روش‌های استنباطی تفاوت اساسی با شیعه داشته و این سبب گردید تا بتوان از هر کدام به عنوان یک نظام مستقل یاد کرد. بنابراین، در پایان می‌توان گفت، ملاک تشخیص تمایز، بررسی تطبیقی دو نظام براساس مؤلفه‌های نظام آموزشی بود.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، قم، مرعشی النجفی، چ ۱، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن ادريس حلی، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)*، قم، جامعه مدرسین، چ ۲، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابن دريس شافعی، محمد، *الرسالة*، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
۵. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *اعتقادات الامامیه*، قم، کنگره، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *التوحيد*، قم، جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۳۹۸ ق.
۷. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *علل الشرايع*، قم، داوری، چ ۱، ۱۳۸۵ ش.
۸. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران، جهان، چ ۱، ۱۳۷۸ ق.
۹. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران، اسلامی، چ ۲، ۱۳۹۵ ق.
۱۰. ابن بابويه قمی، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، چ ۲، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، *رحله*، بیروت، دار التراث، چ ۱، ۱۳۸۸ ق.
۱۲. ابن تیمیه، احمد عبدالحلیم حرانی، *مجموعه الرسائل والمسائل*، بی جا، لجنة التراث العربی، بی تا.
۱۳. ابن تیمیه، احمد عبدالحلیم حرانی، *منهاج السنة النبویة*، ریاض، وزارة التعليم العالی، جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری بشرح صحیح بخاری*، بیروت، دار المعرفه، چ ۲، بی تا.
۱۶. ابن حجر هیثمی، احمد بن علی، *الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه*، مصر، مکتبة القاهرة، ط ۲، ۱۳۸۵ ق.

١٧. ابن حزم، علي بن احمد، *الفصل في الملل والأهواء والنحل*، بيروت، دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٦ ق.
١٨. ابن حنبل، احمد، *المسند*، بيروت، دار الصادر، بي تا.
١٩. ابن حيون مغربي، نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، قم، آل البيت عليه السلام، ج ٢، ١٣٨٥ ق.
٢٠. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر*، بيروت، دارا لفكر، ط الثانية، ١٤٠٨ ق.
٢١. ابن داود سجستاني، سليمان بن اشعث، *السنن*، بيروت، دار الفكر، ج ١، ١٤١٠ ق.
٢٢. ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، بيروت، دار الكتب العلمية، ج ٢، ١٤١٨ ق.
٢٣. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، *مناقب آل ابي طالب*، قم، علامه، ج ١، ١٣٧٩ ق.
٢٤. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، *جامع بيان العلم وفضله*، بيروت، دار الكتب، ج ١، ١٤٢١ ق.
٢٥. ابن عساکر، علي بن حسن بن هبة الله، *تاريخ مدينة دمشق*، بيروت، دار الفكر، ج ١، ١٤١٧ ق.
٢٦. ابن فدامة، احمد بن محمود، *المعنى*، بيروت، دار الكتاب العربي، بي تا.
٢٧. ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد، *السنن*، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت، دار الفكر، بي تا.
٢٨. ابن مبارک مروزي، عبدالله، *الزهد والرقائق*، اسكندريه، دار ابن خلدون، بي تا.
٢٩. ابن مزروق، ابي حامد، *التوسل بالنبي عليه السلام و جهلة الوهابيين*، تريكه، ايشيق، ج ١، ١٣٩٦ ق.
٣٠. ابن نديم، محمد بن ابي يعقوب، *الفهرست*، تحقيق رضا تجدد، بي تا. (نرم افزار آل البيت عليه السلام ٢)
٣١. ابن هشام، محمد بن عبدالملك، *السيرة النبوية*، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبدالحفيز شلبي، بيروت، دار المعرفة، بي تا.
٣٢. أبو حاتم رازی، عبدالرحمن، *الجرح والتعديل*، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ج ١، ١٣٧١ ق.
٣٣. ابوزهره، محمد، *ابن حنبل حياته وعصره، آرائه و فقهه*، قاهره، دار الفكر العربي، ج ١، ١٣٦٧ ق.
٣٤. ابويعلى موصلي، احمد بن علي، *المسند*، بيروت، دار المأمون للتراث، ج ١، ١٤٠٨ ق.
٣٥. اشعري قمی، سعد بن عبدالله، *المقالات والفرق*، تهران، علمی و فرهنگی، ١٣٦٠ ش، ج ٢.
٣٦. اشعري، علي بن اسماعيل، *الابانة عن اصول الديانة*، مصر، جامعه عين شمس، بي تا.
٣٧. اعرافی، علي رضا، *فقه توييني*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ١٣٨٧ ش، ج ١.
٣٨. اكبر، ناشی، *مسائل الامامة*، قم، اديان و مذاهب، ج ١، ١٣٨٦ ش.
٣٩. باقلانی، محمد بن طيب، *تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل*، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ ق.

۴۰. بحرانی، میثم بن علی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، مرعشی نجفی، ج ۲، ۱۴۰۶ ق.
۴۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، *الجامع الصحیح*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۴۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ۱۳۷۱ ق.
۴۳. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، *انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط الأولى، ۱۴۱۷ ق.
۴۴. تفتازانی، سعدالدین، *شرح العقائد النسفیة*، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
۴۵. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد*، قم، شریف الرضی، ج ۱، ۱۴۰۹ ق.
۴۶. جاحظ، عمرو بن بحر، *الحيوان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۲، ۱۴۲۴ ق.
۴۷. جرجانی، احمد بن عبدالله ابن عدی، *الکامل فی ضعف الرجال*، بیروت، دار الفکر، ج ۳، ۱۴۰۹ ق.
۴۸. جرجانی، علی بن محمد، *شرح المواقف*، مصر، مطبعة السعادة، ج ۱، ۱۳۲۵ ق.
۴۹. جوینی، عبدالملک، *الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی أول الاعتقاد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۶ ق.
۵۰. حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ۱۴۰۳ ق.
۵۱. حسن زاده آملی، حسن، *کشف الموارد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، نشر اسلامی، ج ۴، ۱۴۱۳ ق.
۵۲. حلّی، حسن بن یوسف، *استقصاء النظر فی القضاء والقدر*، مشهد، دار الإنباء الغیب، ج ۱، ۱۴۱۸ ق.
۵۳. حلّی، حسن بن یوسف، *الألفین*، قم، هجرت، ج ۲، ۱۴۰۹ ق.
۵۴. حلّی، حسن بن یوسف، *نهج الحق و کشف الصدق*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ۱۹۸۲ م.
۵۵. حموی، یاقوت، *معجم الادباء*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
۵۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی، *شرف اصحاب الحدیث*، آنکارا، کلیه الالهیات جامع آنقره، ۱۹۷۱ م.
۵۸. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، *السنن*، دمشق، مطبعة الاعتدال، ج ۱، ۱۳۴۹ ق.
۵۹. ذهبی، محمد بن أحمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ط الثانية، ۱۴۱۳ ق.
۶۰. ذهبی، محمد بن أحمد، *تذکرة الحفاظ*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ج ۱، ۱۳۷۴ ق.
۶۱. ذهبی، محمد بن أحمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین اسد، بیروت، الرساله، ط التاسعه، ۱۴۱۳ ق.

۶۲. ربانی گلیایگانی، علی، *فرق و مذاهب کلامی*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ ۳، ۱۳۸۳ ش.
۶۳. رهبر، محمدتقی و محمدحسن رحیمیان، *اخلاق و تربیت اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵ ش.
۶۴. زمخشری، محمود بن عمر، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*، بیروت، الأعلمی للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.
۶۵. سبحانی، جعفر، *دور الشیعه فی بناء الحضرة الاسلامیة*، بیروت، دار الاضواء، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.
۶۶. سعادت احمد، «نقش عقل در فهم و استنباط آموزه‌ها و گزاره‌های دینی»، *مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام*، قم، دار الاعلام مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام، چ ۱، ۱۳۹۳ ش.
۶۷. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الأنساب*، حیدرآباد، دائرةالمعارف العثمانیة، ط الأولى، ۱۳۸۲ ق.
۶۸. سید مرتضی، علی بن حسین، *الامالی*، قاهره، دار الفکرالعربی، چ ۱، ۱۹۹۸ م.
۶۹. سید مرتضی، علی بن حسین، *الذخیره فی علم الکلام*، قم، نشر اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۱ ق.
۷۰. سید مرتضی، علی بن حسین، *تفزیة الانبیاء*، قم، شریف الرضی، چ ۱، ۱۲۵۰ ق.
۷۱. شهرستانی، عبدالکریم بن ابی بکر، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۶ ق.
۷۲. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چ ۲، ۱۴۰۴ ق.
۷۳. صولی، محمد بن یحیی، *الاوراق*، قاهره، الأمل للطباعة والنشر، چ ۱، ۲۰۰۴ م.
۷۴. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد، مرتضی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۷۵. طبری آملی، عمادالدین حسن بن علی، *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی*، نجف، مكتبة الحیدریة، چ ۲، ۱۳۸۷ ق.
۷۶. طبری، محمد بن جریر شیعی، *المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه‌السلام*، قم، کوشانپور، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۷۷. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، طبعه الثانية، دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۷۸. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد، دانشگاه مشهد، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
۷۹. طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، قم، دار الثقافة، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.

۸۰. طوسی، محمد بن حسن، *الرجال*، قم، جامعه مدرسین، چ ۳، ۱۳۷۳ ش.
۸۱. طوسی، محمد بن حسن، *العدة فی اصول الفقه*، قم، ستاره، چ ۱، ۱۴۱۷ ق.
۸۲. طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الامامية*، تهران، المكتبة المرتضوية، چ ۱، ۱۳۸۷ ق.
۸۳. طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الاحکام*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۸۴. غزالی، محمد بن محمد، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
۸۵. غزالی، محمد بن محمد، *المنحول من تعلیقات الاصول*، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۹ ق.
۸۶. غزالی، محمد بن محمد، *فضائح الباطنية*، بیروت، مكتبة العصرية، چ ۱، ۱۴۲۲ ق.
۸۷. فخرالدین رازی، *المطالب العالیة من العلم الإلهی*، بیروت، دار الکتب العربی، چ ۱، ۱۴۰۷ ق.
۸۸. فخرالدین رازی، *عصمة الأنبياء*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ ۲، ۱۴۰۹ ق.
۸۹. فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۲۰ ق.
۹۰. فراء حنبلی، محمد بن حسین، *الاحکام السلطانية*، قم، مرکز نشر مکتب اعلام اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۹۱. فیاض، عبدالله دخیل، *پیدایش و گسترش تشیع*، ترجمه جواد خاتمی، سبزوار، ابن یمن، ۱۳۸۲ ش.
۹۲. قاری، علی بن سلطان محمد، *شرح الفقه الاکبر*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ ۲، ۱۴۲۸ ق.
۹۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چ ۴، ۱۴۰۴ ق.
۹۴. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی بن حسین، *گوهر مراد*، تهران، سایه، چ ۱، ۱۳۸۳ ش.
۹۵. مانکدیم، احمد بن ابی الحسین، *شرح الأصول الخمسة*، بیروت، تراث العربی، چ ۱، ۱۴۲۲ ق.
۹۶. مزّی، جمال الدین یوسف، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۱۹، بیروت، مؤسسه الرساله، چ ۴، ۱۴۰۶ ق.
۹۷. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم: کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۹۸. مفید، محمد بن محمد، *الافصاح فی الامامة*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۹۹. مفید، محمد بن محمد، *الامالی*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۰. مفید، محمد بن محمد، *المسائل الصاغانية*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۱. مفید، محمد بن محمد، *المقنعة*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۲. مفید، محمد بن محمد، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۳. مفید، محمد بن محمد، *تصحیح اعتقادات الإمامية*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.

١٠٤. منقرى، نصر بن مزاحم، *وقعة صفين*، تحقيق عبدالسلام محمدهارون، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق.
١٠٥. نجاشى، احمد بن على، *فهرست اسماء مصنفى الشيعة المشتهر بالرجال*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ٥، ١٤١٦ ق.
١٠٦. نووى، محى الدين، *صحيح مسلم بشرح النووى*، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ ق.
١٠٧. نيشابورى، مسلم بن حجاج، *الصحيح*، دار الفكر، بيروت، بى تا.
١٠٨. همدانى، عبدالجبار، *شرح الأصول الخمسة*، بيروت، احياء تراث العربى، ج ١، ١٤٢٢ ق.
١٠٩. يعقوبى، احمد بن أبى واضح، *التاريخ*، بيروت، دار صادر، بى تا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی